



نویسنده: آلیس پانترمولر

تصویرگر: دانیلا کوهل

مترجم: نونا افراز



# جمعه ۱۹ آگوست

یوووهوووو!!! امروز کلاس پنجمی شدم. از امروز دیگر به دبستان نمی‌روم و می‌روم مدرسه‌ی راهنمایی.

اسم مدرسه‌مان هست: **گونترگراس.**



به خاطر همین، تعطیلات تابستان

همه‌اش در حال جشن گرفتن بودم.

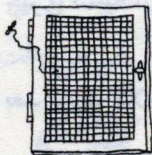
خیلی هیجان‌زده بودم و لباسی را که

خیلی دوست دارم، پوشیدم. همان لباسی

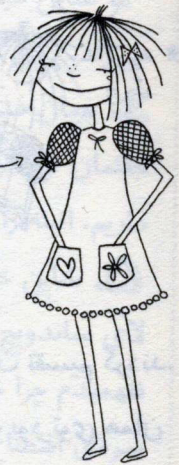
که آستین‌های تورتوری دارد، مثل همان

توری که پشت پنجره زده‌ایم

تا پشه‌ها وارد نشوند.



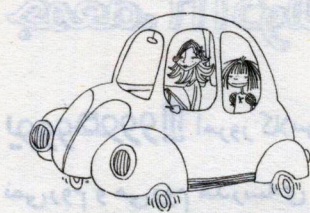
پارچه‌ی  
تورتوری



البته از نوع مخفی‌کننده!

۱. در بیشتر ایالت‌های آلمان، دوره‌ی ابتدایی ۴ سال طول می‌کشد و از سال پنجم، بچه‌ها وارد مدرسه‌ی راهنمایی می‌شوند.

چون جشن شروع سال تحصیلی بود،  
مامان من را تا مدرسه رساند.  
قرار بود توی سالن اجتماعات مدرسه  
جشن بگیریم.



بابا نتوانست بیاید، چون معلم است و  
خودش هم باید می‌رفت مدرسه.



اول برنامه، مدیر مدرسه یک عالمه  
حرف زد و بعدش ارکستر مدرسه  
برایمان آهنگ زد. فکر کنم اسم آهنگ  
یک موزیک خوبه برای خواهرها یا  
چیزی شبیه آن بود.

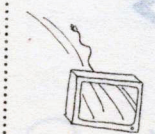


بعد نوبت کلاس بندی شد و ما را توی کلاس‌های مختلف تقسیم کردند.  
من افتادم کلاس ۵ب، خوشبختانه شاین افتاده بود توی همان  
کلاس.

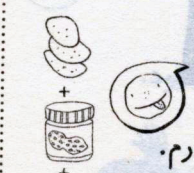
راستش شاین بهترین دوست من است، از همان  
موقعی که مهد کودک می‌رفتم تا حالا! چون:



۱. همان بازی‌هایی را دوست دارد که من دوست دارم!  
(مثل خاک کردن. توی این بازی شاین، خواهر شاین،  
را با خودمان می‌بریم و توی یک جعبه پُر از شن دفن می‌کنیم.)  
۲. به همان چیزهایی می‌خورد که من می‌خندم! (مثلاً  
وقتی از پنجره‌ی همسایه‌ی بالایی شاین یک تلویزیون  
به بیرون پرت می‌شود.)



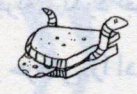
۳. شاین خیلی شجاع است و حرف‌های بی‌ترسیتی  
می‌زند. (من هم دارم تمرین می‌کنم.)



۴. همان غذاهایی را دوست دارد که من دوست دارم.  
جفتمان نون نَرْد با کروی بادام زمینی و چیپس دوست  
داریم، البته راستش شاین همه چیز می‌خورد.



۵. شاین خیلی رازنگو در است. (مثلاً به هیچ‌کس لو نداد که کی  
لای ساندویچ کالباس خانم بوهشیت، کرم گذاشته)، من هم هیچ‌وقت  
نفهمیدم چرا خانم بوهشیت به نقاشی زیبای من آن  
نمره‌ی افتضاح را داد.



۶. من و شاین هر دو عاشق حیوانات هستیم!!!

